

# بر خوردهای منطقه‌ای در جهان سوم و پایان جنگ سرد

نوشته رضا سیمبر از: دانشکده علوم سیاسی دانشگاه نیوساوت ویلز - سیدنی

## خلاصه مقاله

بسیاری افراد مخفی مانده باشد، آن است که بسیاری از تنازعات جهان سوم ریشه‌های مستقلی خارج از زمینه و ساختار نظام دو قطبی داشته و بنابراین، پایان جنگ سرد به معنای خشک شدن آن ریشه‌ها نیست.

پایان جنگ سرد باعث شده ساختار کنترل بحرانها از محور شرقی-غرب به محور شمال-جنوب منحرف شود که خود می‌تواند مبشر فرصتهای بهتر یا برعکس ارائه کننده خطرهای بیشتری در مورد افزایش و گسترش بحرانها در جهان سوم باشد. این فرصتها گرچه می‌تواند اوضاع موجود را در حوزه مربوط به امنیت منطقه‌ای و جهانی بهبود بخشد، اما نباید ناگفته بماند که برخی از سیاستهای اتخاذ شده پس از پایان جنگ سرد توسط قدرتهای غربی باعث گردیده که تنش میان شمال و جنوب شعله‌ورتر شود؛ امری که شایسته است به گونه‌ای مطلوب در جهت کنترل برخوردهای جهان سوم مورد تجدیدنظر قرار گیرد.

این مقاله کاوشی است برای یافتن ارتباط میان ساختار جهانی و ثبات بین‌المللی، و توجه خاصی نسبت به جهان سوم دارد. در میان تحلیلگران روابط بین‌الملل، واقع‌گرایان<sup>۱</sup> معتقدند که طبیعت نظام دو قطبی<sup>۲</sup> و رقابت ابرقدرتها، مجموعه‌داری نظمی را آفریده بود که در آن به نحو شایسته‌ای تنازعات جهان سوم تحدید و کنترل می‌شد. به عقیده این صاحب‌نظران، ماهیت نظام چندقطبی<sup>۳</sup> در دوران پس از جنگ سرد به گونه‌ایست که به آتش بی‌ثباتی در جهان سوم دامن خواهد زد. اما برخلاف این ایده، مقاله حاضر درصدد است مطرح کند که گرچه ظاهراً در نظام دو قطبی دامنه تنازع بین‌المللی محدود بوده، اما در واقع آتش بی‌ثباتی هرچه بیشتر در جهان سوم شعله می‌کشیده و اگر کشورهای «شمال» از لهیب جانسوز آن ایمن بوده‌اند جنگ و نزاع در دوری بی‌پایان و نفرت‌انگیز، قربانیان بی‌شماری را در «جنوب» می‌سوزانده است. از طرف دیگر، نکته ظریفی که ممکن است از دیده

## مقدمه

□□ بی‌ثباتی و برخورد در جهان سوم، یکی از مسائل حائز اهمیت در امنیت بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد محسوب می‌شود. تعداد منازعات در جهان سوم<sup>۴</sup> به هیچ‌وجه قابل مقایسه با منازعات در جهان توسعه یافته نمی‌باشد. براساس یک بررسی، بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۶، ۱۲۷ جنگ حائز اهمیت رخ داده که تنها دو مورد از آنها در اروپا، و ۲۶ مورد در آمریکای لاتین، ۳۱ مورد در آفریقا، ۲۴ مورد در خاورمیانه و ۴۴ مورد در آسیا بوده است. طبق این بررسی، ۹۸ درصد از برخوردهای بین‌المللی در جهان سوم روی داده است.<sup>۵</sup>

از روزنه دید ابرقدرتها، در طول جنگ سرد، منازعات جهان سوم علی‌الاصول در ارتباط با مسائل مربوط به «توازن استراتژیک» مطرح می‌شد. بدین معنا که هر طرف سعی داشت نگذارد در این برخوردها به صورت «طرف بازنده» درآید و از کشورهای مورد نظرش در راستای پیشبرد منافع اقتصادی،

سیاسی و استراتژیک خود حمایت می‌کرد. با فروپاشی ساختار نظام دو قطبی جنگ سرد، دیگر این دیدگاه تنگ و محدود طرفداری ندارد، مگر برخی مورخان مربوط به آن دهه‌های خاص که درصددند نوشته‌های خود را مستند به تفکرات و اندیشه‌های همان زمان سازند.

گرچه در این سالها شاهد بوده‌ایم که برای بسیاری از برخوردهای طولانی در بخشهایی از جهان سوم مانند افغانستان، آفریقای جنوبی، آمریکای مرکزی و کامبوج به نوعی و تا حدودی راه حل پیدا شده، اما کماکان این تنازعات یکی از عمده‌ترین مسائل نگران‌کننده در جامعه جهانی محسوب می‌شود و بیش از پیش می‌تواند موجد آثار ناگوار باشد.

تئوری‌گرایان نئورئالیست معتقدند که چرخش نظام دو قطبی به سمت نظام چند قطبی پس از جنگ سرد، باعث خواهد شد که برخوردهای بین‌المللی افزایش یابد؛ برخوردهایی که به علت رقابت ابرقدرتها، همانند آتشی زیر خاکستر، خاموش و کم حرارت باقی مانده بوده. فروپاشی آن نظام،

دهه گذشته بهترین مکانیسم کنترل برخوردها در جهان سوم بوده، یا با منتفی شدن رقابت دو ابرقدرت در قالب جنگ سرد، کشورهای جهان سوم بیشتر و بیشتر می‌توانند صلح و ثبات را تأمین کنند؟

پاسخ دادن به پرسش‌های بالا، مستلزم بررسی و تحقیق درباره سه موضوع جامع و در عین حال مرتبط به یکدیگر در مورد تنازعات جهان سوم و آثار آن بر ساختار امنیت بین‌المللی است. اولین موضوعی که باید مورد کنکاش قرار گیرد، این است که آیا رقابت میان آمریکا و شوروی و مداخله آنان در تنازعات جهان سوم یک چارچوبه «نظم» را آفریده بوده که بدون آن تأمین امنیت در جهان سوم غیر ممکن یا مشکل باشد؟ گرچه این بحث از زوایا و دریچه‌های گوناگونی می‌تواند مطرح شود، لکن نکته مورد تأکید ما آنست که همکاری ابرقدرتها و تمایل آنان به کنترل بحرانهای جهان سوم تا چه اندازه پدید آورنده ثبات و امنیت در جامعه جهانی بوده است. موضوع دوم آنست که ببینیم آیا پایان جنگ سرد و رقابت ابرقدرتها می‌تواند در حل ریشه‌های تنازع در جهان سوم مؤثر باشد؟ آیا آنطور که برخی تحلیلگران ادعا می‌کنند، با پایان یافتن شرایط گذشته، دنیا شاهد موج جدیدی از خشونت و درگیری در جهان سوم خواهد بود؟ این موضوع خود به مسئله سومی منتهی می‌شود: اینکه چگونه می‌توان برخوردهای جهان سوم را در قالب یک نظم جدید کنترل نمود. گرچه تردیدی وجود ندارد که پایان جنگ سرد خواه ناخواه به نوعی بر تنازعات مورد نظر مؤثر خواهد افتاد، اما سؤال مهم اینست که آیا ساختار آینده نظم بین‌المللی شرایط بهتری برای کنترل برخوردها در جهان سوم فراهم خواهد کرد یا مسائل جدی تری در آنجا به وجود خواهد آمد؟

### بی‌ثباتی در جهان سوم و «نظم» جنگ سرد

این ادعا که رقابت ابرقدرتها باعث ایجاد نظم در جهان سوم می‌شده، بر دو نظریه در ارتباط با مناسبات امنیتی آمریکا و شوروی استوار است: نخست اینکه دو ابرقدرت نیاز مشترکی داشته‌اند که منازعات در جهان سوم به حدی گسترش پیدا نکند که به یک رویارویی در سطح جهانی منجر شود؛ دوم اینکه درصدد بوده‌اند که هم‌پیمانان منطقه‌ای خود را به وسیله ابزارهای نفوذ کنترل کنند تا در صورت وقوع برخورد، که احتمال مداخله آنها نیز در آن وجود دارد، اختیار اوضاع از دستشان خارج نشود. به عبارت دیگر، ابرقدرتها ضمن آنکه برای متحدان خود نوعی امنیت فراهم می‌کردند، محدودیتهایی نیز برای آنها در راستای پیشبرد منافع خود قائل می‌شدند. بدیهی است این ادعاها را نمی‌توان به سادگی پذیرفت و باید عوامل گوناگون را، به خصوص در ارتباط با دینامیسم رقابت ابرقدرتها و تاثیراتی که این امر بر تنازعات جهان سوم داشته، مورد توجه قرار داد. در این مقاله تلاش می‌شود به اختصار برخی از این عوامل توضیح داده شود:

نخست: یکی از وجوه آشکار «نظم جنگ سرد» برای جهان سوم، این واقعیت بود که همواره امکان وقوع برخورد در آن وجود داشت؛ برخلاف وضع اروپا، که در آن هراس از تصاعد فاجعه‌آمیز رویارویی شرق و غرب، حتی از وقوع گونه‌های جزئی تقابل نظامی جلوگیری می‌کرد. ابرقدرتها، جهان سوم را که خطر مواجهه اتمی کمتر محتمل بود، عرصه مناسبی برای تاخت‌وتاز می‌یافتند تا خرده حسابهای خود را در آنجا تسویه کنند. به بیان دیگر، ابرقدرتها می‌خواستند در دعوا و درگیری سرخودشان شکسته نشود و به بستگان نزدیک در «خانه» آسیبی وارد نیاید، اما جدال در «زمین» دیگران «با دست» دیگران مجاز بود.

دوم: «نظم» جنگ سرد، آب سردی نبود بر آتش افروخته تنازعات جهان

○ بسیاری از برخوردها در جهان سوم ریشه‌های مستقلی خارج از زمینه و ساختار نظام بین‌المللی دارد. بنابراین، پایان جنگ سرد و چند قطبی شدن نظام بین‌المللی نمی‌تواند به معنی خشک شدن آن ریشه‌ها باشد.

○ پایان جنگ سرد باعث شده که ساختار کنترل بحران‌ها از محور شرق - غرب به سوی محور شمال - جنوب منحرف شود و این امر می‌تواند بیشتر فرصتهای بهتر، یا برعکس، بیانگر خطرهای بیشتر به صورت افزایش و گسترش دامنه بحرانها و برخوردها برای جهان سوم باشد.

○ نظم جنگ سرد، نه علاقمند و نه قادر بود به ریشه‌های بومی و قومی منازعات در جهان سوم بپردازد. این نظام در مواردی، مانند جنگ اعراب و اسرائیل، توانست از گسترش بحران جلوگیری کند، اما هرگز موفق نشد چارچوب پایداری برای حل بنیادین و نهائی این مسئله پدید آورد.

باعث خواهد شد که اختلافات تازه‌ای چون ققنوس نشسته در خاکستر سربرآورد و جهان را جولانگاه خود قرار دهد. به نظر نورتالیستا، علی‌الاصول نظام چند قطبی بیش از نظام دو قطبی قابلیت ابتلا به بی‌نظمی و تنازع را داراست. این تفکر خاص بوسیله «جان میرشیم»<sup>۷</sup> در مورد اروپا مطرح گردیده است. وی ادعا می‌کند که اروپا بدون ابرقدرتها بیش از تاریخ ۴۵ ساله گذشته خود گرفتار خشونت خواهد شد. علیرغم وابستگی متقابل<sup>۸</sup> دولتهای اروپایی، وجود نهادهای سیاسی و عملگرایی مانند جامعه اروپا، و ساختار داخلی کثرت‌گرای<sup>۹</sup> کشورهای اروپایی،<sup>۱۰</sup> احتمال وقوع جنگ و درگیری در اروپا بیش از گذشته است.<sup>۱۱</sup>

به نظر گروهی دیگر، جنگ سرد باعث می‌شد که بسیاری از تنازعات بالقوه در جهان سوم به واقعیت نپیوندند، اما اکنون با کاهش مداخله ابرقدرتها در اختلافات منطقه‌ای، احتمال فعلیت یافتن تنازعات بالقوه بیشتر شده است.<sup>۱۲</sup> از دیدگاهی دیگر گفته می‌شود که دنیا پس از جنگ سرد شاهد بی‌نظمی جدیدی خواهد بود، چرا که «در دوران جنگ سرد ابرقدرتها از ترس بروز یک تقابل جهانی، خود و هم‌پیمانانشان را محدود می‌ساختند.»<sup>۱۳</sup> در تفسیری دیگر، در کمیته نیروهای نظامی سنای آمریکا، گفته می‌شود «به علت پایان یافتن جنگ سرد و از میان رفتن مکانیسمهای کنترل برخوردهای منطقه‌ای، موج جدیدی از تنشها در مناطق خاورمیانه، خاور دور و جنوب آسیا امنیت ایالات متحده آمریکا را به خطر خواهد انداخت.»<sup>۱۴</sup>

با توجه به این گفته‌ها و نظرات بدبینانه، آیا به راستی افق آینده روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد تاریک و یأس‌آور است یا چشم‌اندازی روشن‌تر و مثبت‌تر در برابر سیاست جهانی است؟ آیا ساختار روابط بین‌الملل در چند

سوم، برعکس بادی بود که شعله‌های برخورد را پراکنده می‌ساخت و آن را هر چه بیشتر دامن می‌زد. گرچه به نظر می‌رسد که در بسیاری از موارد ابرقدرتها خود مستقیماً مسبب درگیری‌ها نبوده‌اند، اما در موارد زیادی نیز «فرصت‌طلبی» و «رقابت» آنها باعث می‌شده که «جنگهای داخلی» صورت بین‌المللی به خود گیرد و در سایه رقابت دو قدرت بزرگ ابعاد جهانی پیدا کند.<sup>۱۵</sup> نکته حائز اهمیت دیگر آنکه مداخله ابرقدرتها موجب طولانی شدن منازعات منطقه‌ای می‌شد، زیرا مانع از آن می‌گردیدند که این درگیری‌ها به نتیجه مشخصی برسند. نمونه‌های بارز اینگونه منازعات منطقه‌ای در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ را در آمریکای لاتین، آنگولا، شاخ آفریقا، کامبوج، افغانستان می‌توان یافت و جنگ ایران و عراق هم از موارد مشخص در این زمینه بوده است. براساس یک مطالعه تحقیقاتی و جامع، از ۱۰۷ مورد درگیری که در جهان سوم بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ رخ داده، «بسیاری از آنها بدون مداخله قدرتهای بزرگ می‌توانسته کوتاهتر شود و زودتر به پایان برسد و در نتیجه، خسارتهای حاصله نیز کمتر باشد».<sup>۱۶</sup>

سوم: جنگ سرد باعث می‌شد نهادهای جهانی و منطقه‌ای که به منظور حل صلحجویانه اختلافات بین‌المللی به وجود آمده بودند، تضعیف شوند.

رقابت ابرقدرتها عامل اصلی برهم زنده نظمی بود که می‌بایست از طریق سازمان ملل متحد پس از جنگ دوم جهانی در قالب امنیت دستجمعی برپا شود.<sup>۱۷</sup> در مطالعه‌ای پیرامون نقش سازمان ملل متحد در تأمین صلح و امنیت، جنگ سرد و نظام دو قطبی از عوامل اصلی ناکارایی این سازمان شناخته شده است.<sup>۱۸</sup> این مطالعه نشان می‌دهد که ضعف سازمان ملل متحد و سازمانهای منطقه‌ای مانند سازمان کشورهای آمریکایی،<sup>۱۹</sup> سازمان وحدت آفریقا،<sup>۲۰</sup> جامعه عرب<sup>۲۱</sup> در حل اختلافات، مستقیماً به مشاجرات زمانه جنگ سرد برمی‌گردد.<sup>۲۲</sup> بویژه اگر سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۵ را مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که سازمانهای بین‌المللی کمترین کارایی را داشته‌اند و این همان دوره‌ای است که نظام دو قطبی شدیداً فعال بوده است. از طرف دیگر، رقابت ابرقدرتها، سازمانهای منطقه‌ای را از حل اختلافات در جهان سوم عاجز ساخته بود. تشکیلاتی مانند سازمان وحدت آفریقا یا سازمان کشورهای آمریکایی در مواردی موفق به تحفیف و محدودسازی درگیریهای منطقه‌ای می‌شدند، اما گرفتار آمدن این سازمانها در بند رقابت ابرقدرتها باعث می‌گردید که در مراحل بعدی نتوانند به خوبی از عهده کار برآیند. در بسیاری موارد، ابرقدرتها تلاش می‌کردند که از طریق ایجاد نهادهای منطقه‌ای مانند سیتو<sup>۲۳</sup> و سنتو<sup>۲۴</sup> سیستمهای امنیتی دلخواه خود را به وجود آورند. اما اینها غالباً تجربه‌هایی کوتاه مدت بود و اینگونه سازمانها بیشتر به علت بایبندی ضعیف ابرقدرتها به تعهدات خود، به زودی اعتبارشان را برای حل اختلافات از دست می‌دادند و نمی‌توانستند مکانیسم پایدار و مسالمت‌آمیزی در منطقه فراهم آورند. در عین حال، وجود این سازمانها، خود می‌توانست به دسته‌بندیهای منطقه‌ای و درگیریهای بیشتر در بسیاری از نقاط جهان سوم منجر گردد.

چهارم: جنگ سرد خود عاملی اساسی در تشدید قطب‌بندی شمال و جنوب بود. اکثر کشورهای جهان سوم رقابت ابرقدرتها و سیستم اتحاد جنگ سرد را مانعی اساسی در راه برپائی نظم عادلانه بین‌المللی می‌دانستند. همین نگرانی و نیز عدم اطمینان به تضمینهای امنیتی ارائه شده از طرف ابرقدرتها، انگیزه‌ای اساسی برای ظهور جنبش عدم تعهد بود. مبارزه کشورهای جهان سوم برای ایجاد تغییر بنیادین در نظام سیاسی و اقتصادی جهان، از طرف کشورهای شمال به عنوان یکی از عوامل اساسی در ایجاد تنشهای بین‌المللی شناخته می‌شد، و مانند رقابت شرق و غرب، تنازع شمال و جنوب نیز خود باعث ایجاد بحران در روابط بین‌الملل می‌گردید.

○ بسیاری از مسائل مربوط به امنیت ملی در اروپا، برخاسته از اختلافهای ارضی و مرزی بوده است، درحالی که احساس ناامنی در کشورهای جهان سوم از این حدود بسی فراتر می‌رود. دولت‌های جهان سوم در سایه ساختار ضعیف سیاسی، غالباً گرفتار بحران مشروعیت هستند و بیش از هر چیز به موجودیت خود می‌اندیشند.

○ در بسیاری از بخشهای جهان سوم، عوامل داخلی و درون منطقه‌ای در ارتباط با ضعف یکپارچگی ملی، توسعه نیافتگی سیاسی و اقتصادی، و بحران مشروعیت کماکان در کار است و خارج از حوزه رقابت و مداخله قدرتهای بزرگ می‌تواند مشکل‌آفرین باشد.

○ هم اکنون در خلیج فارس «شکستندگی داخلی» و «خطرهای درونی» ثبات و حیات رژیمهای سلطنتی را تهدید می‌کند. در این جوامع، توسعه سریع اقتصادی و درآمد سرشار نفتی، ارزشهای «سنتی» مشروعیت دهنده را متزلزل ساخته است.

پنجم: در جنگ سرد ابرقدرتها نتوانستند به هیچ عنوان به تفاهمی واقعی و بلندمدت در زمینه حل منازعات جهان سوم برسند. در اروپا، دو بلوک شرق و غرب تشخیص دادند که نفع مشترکی در کاهش تنش و برخورد نظامی دارند، بنابراین کوشیدند از بروز تنش‌ها جلوگیری کنند و سیاست کنترل تسلیحات را پیش گیرند. اما در مقام مقایسه، هیچ اشتیاقی از سوی ابرقدرتها برای رسیدن به تفاهم در مورد مسائل امنیتی جهان سوم و کنترل درگیری‌ها در آن وجود نداشت. بررسی همکاری امنیتی منطقه‌ای ابرقدرتها در جهان سوم در خلال جنگ سرد نشان می‌دهد که علی‌الاصول آنها در مورد تنازعات منطقه‌ای تنها براساس «منافع فوری خود» عمل می‌کرده و از اصل خاصی پیروی نمی‌نموده‌اند؛ در نتیجه، با تغییر منافع و ساختار قدرت، این سیاستها در مورد یک تنازع خاص نیز تغییر می‌یافته است.<sup>۲۵</sup> از طرف دیگر، دو ابرقدرت هر یک دیدگاه خاصی نسبت به تنش‌زدائی داشتند. این تفاوت دیدگاه، عاملی اساسی عدم موفقیت ابرقدرتها در رسیدن به یک چارچوب پایدار در مورد کنترل تنازعات جهان سوم محسوب می‌شد.<sup>۲۶</sup> مانع دیگر در این زمینه، آن بود که بسیاری از کشورها و حرکت‌های انقلابی در جهان سوم، با «راه‌حلهایی که از خارج» تحمیل می‌شد، مخالفت می‌کردند و آنها را مردود می‌دانستند. اگر ابرقدرتها چارچوبی برای نظم در جهان سوم پی‌ریزی می‌کردند، خیلی محدود و ویژه بود، به این معنا که تنها درصد بودند از رویارویی و برخورد بین خود جلوگیری کنند و نگذارند که این منازعات از یک شعاع محدود منطقه‌ای درگذرد و به یک جنگ جهانی تبدیل شود. نظم جنگ سرد، نه علاقمند و نه قادر بود به ریشه‌های بومی و قومی تنازعات جهان سوم بپردازد. این نظام شاید می‌توانست در برخی از موارد، مانند جنگ اعراب و

دگرگونی شده است. به بیان دیگر، در بسیاری موارد، عوامل داخلی و درون منطقه‌ای در ارتباط با یکپارچگی ملی (وحدت ملی)، عدم توسعه سیاسی و اقتصادی و بحران مشروعیت کماکان به قوت خود باقیست و غالباً خارج از حوزه رقابت و مداخله ابرقدرتها می‌تواند مسئله آفرین باشد. بنابراین، تغییر و تحول ساختار بین‌المللی و چرخش آن از نظام دو قطبی به چند قطبی، به معنای دگرگون شدن این مسائل نیست و خیلی از آنها می‌تواند کماکان باعث ایجاد بی‌ثباتی در جهان سوم گردد. بدین ترتیب، ممکن است متغیرهایی که تا حد زیادی مستقل از رقابت ابرقدرتها فعال بوده و هست، «دهکده جهانی» را با بحرانی جدید مواجه سازد.

با توجه به نظر رئالیستها که در ابتدای مقاله به آن اشاره شد، عده‌ای معتقدند که پس از پایان جنگ سرد موج جدیدی از برخوردها در جهان سوم به وجود آمده است. گفته می‌شود که بدون در نظر گرفتن بی‌ثباتیهای اروپای شرقی، از جمله در یوگسلاوی سابق و کشورهای مستقل پدید آمده در نتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی،<sup>۳۲</sup> بیشتر جنگها پس از جنگ سرد کماکان در جهان سوم ادامه دارد. بنا بر آمار ارائه شده در یک تحقیق، ۲۸ مورد از ۳۲ مورد جنگ معاصر (شامل بحرانهای سیاسی داخلی و جنگ بین‌کشورها) در جهان سوم روی داده است.<sup>۳۳</sup> اما باید توجه داشت که این آمار از روزنه مناسبی نگریسته شود. زیرا اولاً جهان سوم محدوده‌ای به مراتب گسترده‌تر از اروپاست و ثانیاً بسیاری از تنازعات جهان سومی پیش از پایان جنگ سرد شروع شده است. بنابراین، می‌توان به جرأت ادعا نمود که هیچ دلیل خاصی وجود ندارد که پایان جنگ سرد فی‌نفسه عاملی برای وقوع این برخوردها بوده است. بسیاری از تنازعات بالقوه و بالفعل در جهان سوم در دوران جنگ سرد شکل گرفته و نمی‌تواند دلیلی بر وجود ارتباط میان پایان جنگ سرد و وقوع بحرانها در جهان سوم باشد. مثلاً عده‌ای سعی می‌کنند تجاوز عراق به کویت را در سایه اقول مداخله ابرقدرتها در منطقه پس از جنگ سرد مورد استناد قرار دهند. اما ریشه این تجاوز را با توجه به وضع رژیم صدام حسین می‌توان به خوبی توضیح داد. در واقع، تجاوز به کویت بخشی از تلاش این رژیم بوده تا موجودیت خود را پس از جنگ ایران و عراق و بحرانهای اقتصادی و سیاسی ناشی از آن حفظ کند و با تهدیدهایی که مشروعیت آن را به خطر انداخته بود به مقابله برخیزد.

سایر نمونه‌ها نیز مبین ارتباط روشنی بین این دو پدیده، یعنی بی‌ثباتی جهان سوم و پایان جنگ سرد نیست. در عوض، متغیرهای داخلی و درون منطقه‌ای می‌تواند منابع اصلی بی‌ثباتی در کشورهای جهان سوم باشد. در آفریقا، بسیاری از برخوردها برخاسته از دشمنی‌های ریشه‌دار و قبیله‌ای است.<sup>۳۴</sup> در آسیا، پایان دو تنازع عمده مربوط به جنگ سرد، یعنی بحرانهای افغانستان و کامبوج، باعث شده که این کشورها در گردابی از بحرانهای قومی و حرکت‌های تجزیه‌طلبانه غرق شوند. در جنوب آسیا نیز، کماکان مسائل قومی و استقلال‌طلبانه در هند (آسام، کشمیر، پنجاب) پاکستان (حرکت تجزیه‌طلبانه در ایالت سند) و سری‌لانکا (جنبش تامیل) ادامه دارد.

در جنوب شرقی آسیا، کشورها از مسائل مشابهی رنج می‌برند: در اندونزی (تیمور شرقی، آکرو ایریان جایا)، میانمار (پارتیزانهای کارن‌وشان) و در فیلیپین (ارتش مردمی جدید).<sup>۳۵</sup> در مناطق دیگر جهان سوم که از لحاظ اقتصادی توسعه یافته‌تر است، مسائل دیگری مانند بحران مشروعیت، وحدت سیاسی و توسعه اقتصادی کماکان برای رژیمها مسئله آفرین است.<sup>۳۶</sup> به عنوان یک مثال روشن می‌توان به وضع خلیج فارس اشاره کرد که در آن «شکندگی داخلی» و «خطر درونی» ثبات و حیات رژیمهای سلطنتی را تهدید می‌کند. در این جوامع توسعه سریع اقتصادی و درآمد نفتی، ارزشهای «سنتی» مشروعیت‌دهنده را هدف قرار داده است.

اسرائیل، از گسترش بحران جلوگیری کند، اما هرگز نمی‌توانست چارچوبی برای حل نهایی و بنیادین مسئله به وجود آورد. بنابراین، به نظر می‌رسد که پس از پایان جنگ سرد بسیاری از اختلافات منطقه‌ای مانند گذشته نتواند به راه حل نهایی برسد، چرا که ریشه‌های اصلی این اختلافات کماکان وجود دارد.

لذا، رقابت ابرقدرتها به نوبه خود باعث می‌شد که تنازعات جهان سوم هرچه بیشتر به عنوان تهدیدی برای نظم بین‌المللی مطرح باشد. حال ستوال اینست که آیا با پایان جنگ سرد موج، جدیدی از برخوردهای غیر قابل کنترل جهان سوم را فرا خواهد گرفت؟ اگر چنین باشد، پایان جنگ سرد به معنای بروز خطرات بیشتری برای ثبات نظام بین‌المللی خواهد بود.

یک ترس مشترک دولتمردان غربی در مورد جهان سوم آنست که عقب‌نشینی ابرقدرتها باعث خواهد شد موازنه قوا در مناطق گوناگون برهم خورد و «خلأ قدرتی» پدید آید که احتمالاً قدرتهای منطقه‌ای درصدد بهره‌گیری از آن هستند؛ خود این مسئله می‌تواند به تشنج‌های جدیدی منتهی شود.<sup>۳۷</sup> از طرف دیگر، بدون حمایت ابرقدرتها، کشورهای وابسته در جهان سوم مجبور خواهند بود هرچه بیشتر به قدرت نظامی خود متکی باشند و این امر هرچه بیشتر به نظامی شدن جهان سوم خواهد انجامید. چنین وضعی در آسیای جنوب شرقی وجود دارد و شاهدیم که تایلند، مالزی و فیلیپین در پی اجرای طرحهایی برای مدرنیزه کردن ارتش خود می‌باشند. پس، دور شدن ابرقدرتها از جهان سوم، و عدم اطمینان کشورهای جنوب به ضمانتهای آنها، باعث خواهد شد که جهان سوم به خصوص در زمینه تولید و تکثیر سلاحهای اتمی و سایر سلاحهای مخصوص کشتار جمعی فعال شود. با توجه به این مسایل، به نظر می‌رسد که پس از جنگ سرد برخوردها در جهان سوم بدون مداخله ابرقدرتها یا قدرتهای بزرگ با شدت بیشتری همراه باشد، به خصوص اگر قدرتهای منطقه‌ای یکی از طرفهای درگیر باشند.

اما نباید فراموش کرد که این نظریه‌ها نمی‌تواند پایان رقابت ابرقدرتها را به منابع اساسی ناامنی و بی‌ثباتی در جهان سوم مرتبط سازد؛ منابھی که به نظر نمی‌رسد پس از پایان جنگ سرد تغییری یافته باشد. یکی از ویژگیهای برخوردها در جهان سوم در خلال جنگ سرد آن بود که اغلب آنها از نوع درونی بود<sup>۳۸</sup> (و شامل جنگهای داخلی، تنازعات قبیله‌ای و طغیانهای ضد رژیم... می‌شد). ابرقدرتها اصولاً به برخورد میان دولتها<sup>۳۹</sup> توجه بیشتری داشتند. پس از پایان جنگ سرد، احتمال گسترش و توسعه درگیری دولتها کماکان به قوت خود باقیست، به خصوص در مورد اختلافات مرزی که بسیاری از آنها میراث دوران استعمار است؛ مرزهایی که به صورت مصنوعی شکل گرفته و غالباً کشورهای جهان سوم بر سر آنها با یکدیگر اختلاف دارند.

به نظر ج. هولستی، بسیاری از مسائل مربوط به امنیت ملی در اروپا برخاسته از اختلافهای ارضی و مرزی بوده است، یعنی دول اروپایی عمدتاً درباره حفظ قسمت ویژه‌ای از خاک خود حساسیت داشته‌اند، درحالی که احساس ناامنی در کشورهای جهان سوم، گسترده‌تر از این است.<sup>۴۰</sup> به نظر می‌رسد که نگرانیهای مربوط به امنیت ملی در بسیاری از کشورهای جهان سوم، پس از جنگ دوم جهانی، بیشتر ناشی از ساختار ضعیف سیاسی این دولتها بعد از کسب استقلال بوده است. این کشورها همواره خود را با بحران مشروعیت روبرو یافته و سعی کرده‌اند موجودیت خود را حفظ کنند. گاه این بحران از حالت داخلی خارج و به رویارویی کشورهای جهان سوم منتهی شده است.<sup>۴۱</sup> حال، با وجود تغییر شرایط در دنیای پس از جنگ سرد، دلایل بسیار کم‌رنگی وجود دارد که بپذیریم مسائل آمیختگی جهان سوم نیز بطور ماهوی دچار

دخالت خواهد کرد. به عنوان نمونه، می‌توان از مناطقی مانند خلیج فارس، محدوده منازعات اعراب و اسرائیل و شبه جزیره کره نام برد که غالباً جاذبه استراتژیک و منافع بیشتری برای آمریکا داشته و دارد. دیگر قدرتهای بزرگ به سایر مناطق جهان سوّم علاقه نشان می‌دهند. مثلاً فرانسه به آفریقا و حوزه جنوبی اقیانوس آرام<sup>۳۶</sup> و چین به آسیای جنوب شرقی علاقمند است، اما این قدرتها قادر نیستند در يك مقياس جهانی عمل کنند و این امر بدان معناست که بسیاری از مناطق جهان سوّم به صورت «پیرامون» مطرح خواهند بود<sup>۳۷</sup> و به صورت حاشیه‌ای به آنها توجه خواهد شد. در نتیجه، قدرتهای بزرگ به منازعات در این مناطق احتمالاً بی‌توجه خواهند ماند و بحرانها عمدتاً باید توسط قدرتهای منطقه‌ای و بوسیله فرمولهای خاص کنترل شود. نکته مثبت در این مسئله آنست که جنگهای منطقه‌ای، به صورت بین‌المللی و فراگیر در نخواهد آمد و بحران در منطقه مورد نظر باقی خواهد ماند.

آخرین نکته آنکه بسیاری از بازیگران در جهان سوم کمتر خواهند توانست برای عملی ساختن بلندپروازیهایی سیاسی خود پشتیبانی خارجی به دست آورند. بازیگرانی مانند هند، نیجریه، برزیل و... با يك خلا مواجه خواهند بود. تحت شرایط جدید که نه تقسیم‌بندی عمده ایدئولوژیک وجود دارد و نه يك رقابت عمده بر سر قدرت در کار است، بازیگران از تواناییهای کمتری برای کسب حمایت خارجی برخوردارند. از طرف دیگر، با پایان گرفتن جنگ سرد، نیاز ابرقدرتها به گماردن «زاندانم‌های منطقه‌ای» به عنوان وسیله‌ای برای نفوذ بیشتر، تا حد زیادی از بین رفته است. بنابراین، شاید بتوان گفت که کشورهای جهان سوّم، حتی نیرومندترینشان، ماجراجوییهای نظامی را مشکل خواهند یافت. مورد عراق می‌تواند نمونه خوبی در این راستا باشد که در تهاجم به کویت نتوانست از رقابت ابرقدرتها برای پیشبرد اهداف سیاسی - نظامی خود استفاده کند.<sup>۳۸</sup>

با توجه به نکات بالا، به نظر می‌رسد که در دوران پس از جنگ سرد، نهادهای منطقه‌ای و جهانی در راستای تأمین صلح و امنیت جمعی از اهمیت بیشتری برخوردار باشند. پایان جنگ سرد می‌تواند در برابر هر بیننده‌ای افقی روشنتر از روابط بین‌الملل تصویر نماید. در دوران جنگ سرد، ابرقدرتها به تشدید قطب‌بندیهای منطقه‌ای متهم بودند، اما امروز شرایط جدیدی برای کنترل بحرانها به خصوص در خاورمیانه و حوزه آسیا و اقیانوس آرام به وجود آمده است.

اما این افق روشن در مورد پایان یافتن رقابت شرق و غرب و فعال شدن سازمان ملل متحد می‌تواند بوسیله نگرانیهای مربوط به تغییرات ژئوپلیتیک در روابط شمال و جنوب مکدر شود. جهان سوّم به عنوان يك کل، به گونه‌ای فزاینده دچار تفرقه و عدم یکپارچگی است. تشکلهای اساسی در جهان سوّم، مانند حرکت غیر متعهدها<sup>۳۹</sup> یا گروه ۷۷، شدیداً گرفتار مسائلی در مورد اعتبار خود هستند. از طرف دیگر، پیروزی «غرب» در جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق باعث شده که محور سنتی شمال - جنوب به محور غرب - جنوب تبدیل شود. بسیاری از کشورهای جهان سوّم قدرت کشورهای غربی را در تأمین امنیت بین‌المللی و کنترل بحرانها با دیده شک و تردید می‌نگرند و چنین دیدگاهی بر تنشهای میان غرب و جنوب می‌افزاید، بخصوص در زمینه‌هایی مانند محیط زیست، حقوق بشر و دموکراسی.

به نظر می‌رسد که قدرتهای بزرگ در جاهایی که برایشان حائز اهمیت باشد خودسرانه و یکطرفه دست به عمل خواهند زد؛ بویژه آمریکا هرگاه «منافع» خود را در خطر ببیند مهلت نخواهد داد که دیگران مداخله کنند و خود به گونه‌ای که مناسب تشخیص دهد دست به اقدام خواهد زد. بنابراین، ترتیبات منطقه‌ای پس از جنگ سرد در نقاطی که برای قدرتهای بزرگ حائز

○ برخی از پژوهشگران، تجاوز عراق به کویت را در سایه پایان جنگ سرد و زوال رقابت ابرقدرتها در منطقه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، اما این تجاوز را با توجه به وضع رژیم صدام حسین به خوبی می‌توان توضیح داد. در واقع، تجاوز به کویت بخشی از تلاش این رژیم برای حفظ موجودیت خود پس از جنگ هشت ساله با ایران در برابر بحرانهای سیاسی و اقتصادی ناشی از آن و مقابله با خطرهایی بوده که مشروعیتش را تهدید می‌کرده است.

○ افق روشنی که با پایان گرفتن جنگ سرد و رقابت ابرقدرتها و نیز فعال شدن سازمان ملل متحد پدید آمده، می‌تواند با نگرانیهای مربوط به تحولات ژئوپلیتیک در روابط «شمال» و «جنوب» تیره شود، زیرا جهان سوّم به عنوان يك کل، به گونه‌ای فزاینده گرفتار تفرقه و گسستگی است و تشکلهای اصلی در جهان سوّم، مانند جنبش عدم تعهد و گروه هفتادوهفت، شدیداً با مسائل مربوط به اعتبار خود دست به گریبانند.

### تغییر بنیادین در نحوه کنترل برخوردها

نظام دو قطبی حاکم در دوران جنگ سرد، موفقیت و منافع محدودی در کنترل تنازعات داشت. حال با توجه به دگرگون شدن شرایط و بروز يك نظام چند قطبی، چگونه می‌توان بر دگرگونی‌های بین‌المللی تأثیر گذاشت؟ به نظر بعضی از تحلیلگران، کنترل تنازعات منطقه‌ای در جهان سوّم با تغییری بنیادین مواجه شده است.<sup>۳۷</sup> به نظر اینان، ساختار جهانی در دوران جنگ سرد بر اساس رقابت ابرقدرتها پی‌ریزی شده بود، اما اینک با چرخش شرایط در ساختار روابط بین‌الملل از تقابل و رقابت شرق و غرب به سمت همکاری و تعاون، جهان در راستای کنترل تنازعات، منطقه‌ای پیش می‌رود.

اما در کنار این امر باید چند مسئله دیگر را نیز مورد توجه قرار داد: اولاً، احتمال وقوع برخوردهای منطقه‌ای پس از پایان رقابت استراتژیک آمریکا و شوروی کماکان وجود دارد. در بسیاری از نقاط جهان، رژیمها به

جنگ افزارهای مخرب و مخصوص کشتار جمعی مسلحند و در وجودشان نفرت و خصومت نهفته است که هر آن می‌تواند به خشمی در عمل بدل شود.

ثانیاً، تحت شرایط جدید، احتمال بیشتری وجود دارد که قدرتهای بزرگ به سلیقه و دلخواه خود در منازعات منطقه‌ای جهان سوم مداخله کنند. در يك ساختار دو قطبی، «با دو قدرتی که به نظر می‌رسید می‌توانند در صحنه جهانی عمل کنند»، تقریباً هر چه در هر جا اتفاق می‌افتاد بالقوه برای آندو حائز اهمیت بود.<sup>۳۸</sup> اما در ساختار چند قطبی، همه قدرتهای بزرگ چنین وضعی ندارند و احتمالاً آمریکا نیز بیشتر در جاهای دارای اهمیت و مورد علاقه اش

نتیجه رسید که «نظم» جنگ سرد در موارد بسیاری مستقیماً به «بی نظمی» بیشتر در جهان سوم منجر می شده و دامنه برخوردها را گسترش می داده است.

گرچه هم اکنون در مراحل اولیه و مقدماتی پس از پایان جنگ سرد به سر می بریم، اما این نظر وجود دارد که پایان نزاع شرق و غرب به معنای پایان منازعات در جهان سوم نخواهد بود. پایان نظام دو قطبی می تواند بر چارچوب کنترل برخوردها در جهان سوم مؤثر افتد. پایان رقابت ابرقدرتها شرایط مناسبی برای کشورهای جهان سوم به وجود می آورد که تا اندازه زیادی مستقلاً نظام امنیتی دلخواه خود را برپا کنند. درحالی که پایان رقابت شرق و غرب راه را برای مداخله سازمانهای جهانی، مانند سازمان ملل متحد، هموار می سازد، روابط امنیتی شمال و جنوب برای پی ریزی الگوهای مناسب در روابط بین الملل حائز اهمیت به نظر می رسد.

اهمیت استراتژیک است ظاهراً چندان کارآیی نخواهد داشت. در این مناطق، قدرتهای بزرگ سعی می کنند مانند گذشته تضمینات امنیتی فراهم سازند. به عنوان نمونه، در خلیج فارس، توافق های امنیتی آمریکا و کویت با ترتیبات امنیتی درون منطقه ای در تضاد آشکار بوده است. به همین صورت، در منطقه آسیا - اقیانوس آرام نیز آمریکا ترجیح می دهد رأساً به عنوان قدرتی با نفوذ، ترتیبات امنیتی را شکل بخشد.<sup>۳۳</sup> اما به نظر می رسد در نقاطی که برای قدرتهای بزرگ دارای اهمیت استراتژیک چندان نیست، سازمان ملل متحد و سازمانهای منطقه ای استقلال عمل بیشتری در تأمین امنیت و به کار انداختن مکانیسمهای مربوط به حل اختلافات منطقه ای داشته باشند.

### نتیجه گیری:

از بررسی آثار رقابت شرق و غرب بر منازعات جهان سوم می توان به این

19. The Organisation of American System (OAS).
20. The Organisation of African Unity (OAU).
21. The Arab League.
22. Ernest B. Hass, «Collective Security and the Future International System», Ibid.
23. The Southeast Asia Treaty Organisation (SEATO).
24. Central Treaty Organisation (CENTO).
25. Robert Jervis, «Security Regimes, International Organisation, Vol. 36, No. 2, spring 1982, pp. 371-373.
26. George W. Braslauer, Why Detente Failed: An Interpretation in Alexander George, Manging the U.S. - Soviet Rivalry: Problems of Crisis Prevention, Boulder, Co: Westview Press, 1993, pp. 319-340.
27. Christopher Carle, «The Third World Will Do More of its Own Fighting», International Herald Tribune.
28. Intra - State Conflict.
29. Inter - State Conflict.
30. K.J. Holsti, War in the Third World: «Some Theoretical Perspective», University of British Columbia, Van Couver, B.C. The Security Dilemma: «National Security of Third World States». 15-16 March 1991.
31. Mohammad Ayoob, «Security in the Third World: The Worm About to Turn», International Affairs, Vol. 60, No.1. 1984, p.41.
۳۲. اگر این کشورها را در زده کشورهای جهان سوم قرار ندهیم.
33. The World's Wars: Tribalism Revisited The Economist, 21 December 1991, pp. 23-24.
34. «Africa's Tribal Wars», The Economist, 13 October 1990 pp. 50-51.
35. New peoples' Army.
36. Shahram Chubin, «Third World Conflicts: Trends and Prospects», International Social Science Journal Vol. XLIII, No1. 1991, p. 159.
37. I. William Zartman, «Conflict Resolution Contest, Cost and Change», in «Resolving Regional Conflicts: International Perspective», special issue, The Annuals of the American Academy of Political and Social Science No. 518, November 1991, p.19.
38. Kenneth N. Waltz, Theory of International Politics, Reading, Mass: Addison - Wesley, 1979 p. 171.
39. South Pacific.
40. Stephen S. Rosenfeld, «And the Third World Still Waits...» International Herald Tribune, 11 January 1991, p.6.
41. Yzid Sayigh, «Confronting the 1990's Security in the Developing Countries, Adelphi Paper No. 251, London: International Institute for Strategic Studies, 1990, p. 64.
42. Non - Aligned Movement.
43. Stephen S. Resenfeld, «America's Bigger Lord Frees its Hands», International Herald Tribune, 24-25 December 1990, p.6.

### □□ پاورقی ها

1. Structural Realist.
2. Bipolar System.
3. Multipolar System.
۴. تنازعات منطقه ای به سه گروه عمده تقسیم می شود: الف - تنازعات درون حکومتی که شامل بی ثباتی در داخل کشورهای جهان سوم منجمله اعتراض و قیام بر ضد دولت وقت، برخوردهای قومی، نژادی، مذهبی و فرقه ای می باشد؛ ب - تنازعات بین دو یا چند دولت مستقل در جهان؛ ج - جنگهای استقلال که برای رهایی از یوغ استعماری یا نیروهای خارجی صورت می گیرد.
5. Evan Luard, War in International Society, London, I.B. Tauris, 1986.
6. (Strategic Balance) Mohammad Ayoob, «Regional Security and the Third World» in Mohammad Ayoob (ed.) Regional Security in the Third World, London: Croom Helm, 1987.
7. John Mearsheimer.
8. Interdependence.
9. Pluralist domestic Structure.
۱۰. با توجه به این نظریه که دموکراسی ها به جنگ یکدیگر نمی روند.
11. Back to Future: «Instability in Europe After the Cold War», International Security, No.1, Vol. 15, Summer 1990, pp.5-55.
12. Jose Thiago Cintra, «Regional Conflicts, Trends in a Period of Transition» in the Changing Strategic Landscape, Adelphi Paper, No. 2037, London: International Institute for Strategic Studies, 1989, pp.96-97.
13. Stanely Hofmann, «Watch out of a New World Disorder», International Herald Tribune, 26 February, 1991, p.6.
14. Testimong by Lieutenant General James Clapper to the Senate Arms Services Committee, 22 January 1992, «Regional Flashpoints Potential for Military Conflict», Washington, D.C.: U.S. Information Services, 24 December, 1992, p.6.
15. Shahram Chubin, «The Super Powers, Regional Conflicts and World Order» in «The Changing Strategic Landscape» Adelphi Papers, London: International Institute for Strategic Studies, 1989, p.78.
16. Guy Arnold, Wars in the Third World Since 1945, London: Cassel Publishers, 1991, p. 15.
17. Stanely Hofman «International Organisation and the International System» in Leland M. Goodrich and David A. Kay, International Organisation Politics and Process, Madison: University of Wisconsin Press, 1973, pp. 49-73.
18. Ernest B. Hass, «Collective Security and the Future, International System», in Richard A. Falk and Cyril E. Black (eds) The Future of the International Legal Order (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1969, pp. 236-316.